

پول

اریک لونرگن

ترجمهٔ احد علیقلیان

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۶

— فهرست مطالب —

هفت	مقدمه
۱	۱. پول چاپ کنید
	وابستگی متقابل ۱
۱۳	۲. اخلاق پول
۳۳	۳. پول جهانی
	زمان و پول
	۴. خویشن‌های آینده، نگرانی و احساس گناه و دین
۴۹	
۷۳	۵. مهار آینده
۹۵	۶. پول دیگران
	اندازه‌گیری
۱۰۵	۷. پول اندازه‌گیری می‌کند
	افسون پول
۱۲۹	۸. مقدس و نامقدس
	وابستگی متقابل ۲
۱۳۷	۹. روی دیگر سکه
۱۵۹	۱۰. پول
۱۶۷	برای مطالعه بیشتر
۱۷۲	منابع

— مقدمه —

هنوز هم اولین اسکناس یک پوندی‌ام را به یاد دارم. هشت نه ساله بودم. خانه‌مان در خیابانی بن‌بست در دابلین بود و با دوستانم در گوشه و کنار خیابان پرسه می‌زدیم. آن روز برادر بزرگ یکی از دوستانم هم با ما بود و او که می‌آمد سردسته ما می‌شد. ما به‌طور غریزی برای جلب حمایت او رقابت می‌کردیم. یادم هست که اسکناس را با دقت و یواشکی از جیبم بیرون کشیدم طوری که یک‌سوم آن پیدا بود. بالاخره چشمش به آن افتاد: «هی، لونرگن یک اسکناس یک پوندی داره.» کوششم برای جلب توجه توی چشم می‌زد، برای همین سر به سرم گذاشتند اما برای مدت کوتاهی: ارج و قربم پیش او بالا رفته بود. به‌هرحال یک پوند پول داشتم.

حالا بیست سال بعد از آن در یک بانک سرمایه‌گذاری در لندن کار می‌کنم، دنیایی که کانون آن پول است. تجارت می‌کنیم و در مورد کسب سود بیشتر به مشتریان مشورت می‌دهیم. فکر و ذکر بسیاری از همکارانم این است که چه قدر حقوق می‌گیرند و آن را با حقوق هم‌تایان خود مقایسه می‌کنند. برای من هم مهم است که چه قدر پول درمی‌آورم، اما بیشتر از کارم لذت می‌برم. شیفته اینم که بدانم ارزش پول و قیمت اوراق بهادار و سهام به چه دلیل نوسان می‌کند. هیجان‌انگیز است و فکر آدم را به‌کار می‌اندازد. هرچه تعداد مشارکت‌کنندگان بیشتر باشد به همان اندازه هم تعامل‌شان کمتر جنبه شخصی دارد. بازار افراد بسیاری را به‌هم

پیوند می‌دهد و برای همین جنبهٔ انتزاعی و کمی دارد. اما این پیوند همیشه انسانی‌ست. روحیه و نگرش‌ها ممکن است به سرعت تغییر کند.

در مواقع نادر کاری که می‌کنم تصویری گذرا از آینده‌ای تاریک به من می‌دهد. و بعد احساس بیهودگی می‌کنم. بازار مشکلات را پیش‌بینی می‌کند، مثل زنگ خطری که پیش از آتش‌سوزی به صدا درمی‌آید. می‌بینم چه اتفاقی دارد می‌افتد اما کاری از دستم برنمی‌آید. در دورهٔ بحران آسیا هم چنین احساسی داشتم. این بحران به صورت یک مشکل نظری آغاز شد: بحثی اسرارآمیز در اقتصاد جهانی بر سر مزیای نسبی نرخ مبادلهٔ ثابت یا شناور. کاهش پی‌درپی نرخ برابری ارز در تایلند سرانجام سقوط آن را در ژوئیهٔ ۱۹۹۷ شتاب بخشید. مشاهدهٔ گسترش هراس قابل پیش‌بینی از یک کشور آسیایی به کشوری دیگر مانند تماشای آینده به صورت حرکت آهسته بود. رکودی که در پی آن آمد پیامدهای اجتماعی و انسانی گزاف داشت. در اندونزی، یکی از کشورهای بسیار فقیر و پرجمعیت منطقه، این رکود به کشته شدن شاید هزاران چینی تبار در شهرهای جاکارتا و سولو و اندکی بعد به سقوط دیکتاتوری سوهارتو انجامید. من این‌ها را از دور تماشا می‌کردم. مرتباً برای دیدار با سیاست‌گذاران و همکاران به این منطقه سفر می‌کردم اما محل زندگیم آنجا نبود.

در ۱۰ اکتبر ۲۰۰۸، خاطرهٔ بحران آسیا زنده شد. این بار بحران و هراس جدی‌تر بود، چنان که ترس از ورشکستگی مالی سراسر نظام مالی غرب را فراگرفت. آن روز این خطر واقعی احساس می‌شد که نظام پولی نگه‌دارندهٔ دنیای توسعه‌یافته فروبریزد. سازوکار پرداخت که واسطهٔ بیشتر شکل‌های تعامل اجتماعی است با خطر از کار افتادن روبه‌رو بود.

این اتفاق چه‌گونه رخ می‌دهد: پول و بانکداری و بهای اسناد مالی چه‌گونه ممکن است ثبات اجتماعی را به‌خطر بیندازد؟ در این کتاب می‌کوشم به این سؤال پاسخ دهم. با این پاسخ چیزهای بسیار بیشتری را دربارهٔ پول آشکار خواهم ساخت. پول به‌رغم نقش محوری‌اش در زندگی و جوامع ما بسیار اندک شناخته شده است. بسیاری از نگرش‌ها و باورهای ما دربارهٔ وام و پس‌انداز و بازارهای مالی وضعی چندان بهتر از پیش‌داوری‌ها یا ارزش‌داوری‌های آشفته که به دلایلی صدها سال دوام آورده‌اند ندارد. علم اقتصاد بخشی از این آشفتگی را از بین می‌برد اما خود کاستی‌هایی دارد. علم اقتصاد بسیاری از مهم‌ترین ویژگی‌های پول را نادیده می‌گیرد: پول و قیمت‌ها چه‌گونه بر باورها و ارزش‌ها و احساسات ما تأثیر می‌گذارد؟ در علم اقتصاد، پول وسیله‌ای است در خدمت اهداف ما و هرگز مستقلاً بر ما تأثیری نمی‌گذارد.

به همین دلیل در متون درسی اقتصادی از توضیحات قانع‌کننده دربارهٔ رکود و هراس اثری نیست. اساساً در علم اقتصاد چنین فرض می‌شود که مردم عقاید خود را براساس ارزیابی عینی از واقعیت‌ها شکل می‌دهند: فرض بر این است که خود فرایند مبادله یا تعامل اجتماعی بر ما تأثیر نمی‌گذارد. تجربهٔ من در زمینهٔ روان‌شناسی انسان با این فرض فرق بسیار دارد. من عقل را موهبتی می‌دانم که ما از آن برخورداریم و توان روشنی‌بخشی دارد، اما غالباً از آن غافلیم و به‌زحمت آن را به‌کار می‌بریم. وقتی که شرایط یا توان ما ظرفیت تعقل ما را محدود می‌کند، باز هم توان عمل کردن داریم. ما به حساب‌های سرانگشتی روی می‌آوریم که ممکن است در حد متعارف یا در شرایطی بسیار متفاوت با شرایط زندگی‌مان کارساز باشد. مبادله، قیمت‌ها و نیروهای اجتماعی تأثیری غالب بر باورها و خواسته‌های ما می‌گذارد. این نکته به‌ویژه



— پول چاپ کنید —

پول ارزش همه چیز را تعیین می‌کند اما خودش چیزی نمی‌ارزد.

بازی کودک

بیشتر مردم، از جمله کسانی که در مراکز مالی جهان کار می‌کنند، نمی‌دانند پول از کجا آمده است. اگر از بیشتر وزرای دارایی بپرسید که پول از کجا می‌آید از گفتن حقیقت طفره می‌روند: از این‌که بگویند دقیقاً نمی‌دانند طفره می‌روند. مردم به‌ندرت به این موضوع فکر می‌کنند. مثل بسیاری چیزها در زندگی، کاربرد پول معمولاً نیازمند هیچ درکی از این‌که کارکرد آن چیست یا حتی از کجا می‌آید نیست. از این لحاظ، دختر کوچک من هم فرقی با دیگران ندارد. ترجیح می‌داد پلیس باشم. «مدیر صندوق تأمین سرمایه‌گذاری» چندان معنایی برایش ندارد. اما نظام پولی و بانکداری ما یک ویژگی دارد که حتی ذهن‌های جوان و بی‌قرار را نیز به کنجکاوی وا می‌دارد. این نظام کارکردی اسرارآمیز و کمابیش جادویی دارد؛ منشأ آن ناشناخته است. نظام بانکداری معمولاً پایدار است و اعتنایی به آن نمی‌شود، هرچندکه همه فعالیت‌های ما

را به هم پیوند می‌دهد. این نظام ذاتاً شکننده است زیرا به اعتماد متکی است، گو این‌که هیچ‌کس به‌واقع از این موضوع آگاهی ندارد. اسرارآمیزتر از همه، هنگامی که ترس - یعنی آگاهی ناگهانی ما از این شکنندگی - موجب بی‌ثباتی این نظام می‌شود، ثبات بخشیدن به آن معمولاً بی‌هزینه است و به چیزی بیش از فشار دادن دکمه‌ای روی صفحه کلید کامپیوتر و گفتن چند کلمه نیاز ندارد. برای همین، توضیح منشأ پول به کودکان آسان‌تر است: بزرگ‌ترها این توضیح را از فرط سادگی نمی‌پذیرند.

دخترم جادو و چیزهای اسرارآمیز را دوست دارد، پس سعی می‌کنم بانکداری را برایش توضیح بدهم. صندوق تأمین سرمایه‌گذاری را می‌گذارم برای وقتی دیگر، وقتی که بتوانم راهی پیدا کنم تا بتوان با وضوح بیشتری درباره‌اش صحبت کرد. بانک مفید است. ما پول خود را به بانک می‌سپاریم و بانک هم این پول را به دیگران وام می‌دهد و این امکان را در اختیارشان می‌گذارد که خانه یا خودرو بخرند و گاه صورت‌حساب‌ها را بپردازند. مردم به وام احتیاج دارند چون قیمت خانه یا خودرو زیاد است و نمی‌توانند یک‌جا پول آن را بپردازند. مردم به پس‌انداز هم احتیاج دارند. بانکداری نوعی تمهید برای مشارکت در آینده است: مشارکت در طول زمان. بعضی مردم امروز پول اضافی دارند اما در آینده که بازنشسته شدند محتاج آن خواهند شد، بعضی دیگر دوست دارند امروز قرض کنند و به‌مرور زمان آن را بپردازند. نتیجه می‌گیریم که پس‌اندازکنندگان معمولاً مسن‌تر از وام‌گیرندگان هستند. پس‌اندازکنندگان بهره می‌گیرند چون پول‌شان را قرض می‌دهند. افراد جوان‌تر خانه می‌خرند و مسن‌ترها بهره‌بردار پس‌اندازشان را می‌گیرند. در بعضی کشورها، نرخ بهره بیشتر از کشورهای دیگر است. یک علت آن سن جمعیت است. در

کشورهایی با جمعیت جوان احتمالاً نرخ بهره بیشتر از کشورهایی با جمعیت پیر است.

کمی که جلوتر برویم وارد فلسفه می شویم. قوه تعقل دختر من به جایی رسیده است که می تواند سؤال هایی از این دست بپرسد: «اگر خدا ما را آفریده، کی خدا را آفریده؟» همچنین از من می پرسد «پول اصلاً از کجا می آید؟» منشأ پول نیز، مانند خدا، وقتی که موشکافانه بررسی شود مایه نگرانی می شود.

«چی؟ فقط چاپش می کنند؟»

«خوب... راستش، آره، در واقع دیگر حتی مجبور نیستند زحمت چاپ را هم به خودشان بدهند؛ فقط عدد ۱ را روی صفحه کلید کامپیوترشان فشار می دهند و بعد هم چندتا صفر. احتمالاً از کس دیگری می خواهند که کلیدها را فشار دهد و کمابیش یقین داریم که کسی هم نظارت می کند تا اشتباهی رخ ندهد... بعضی بانک های مرکزی برای احتیاط مقداری طلا نگه داری می کنند و این مقدار هم خیلی زیاد نیست. طلا را بیشتر به یاد دوره استاندارد فلزات نگه داری می کنند، زمانی که فرضاً یک اسکناس یک پوندی را می شد با یک پوند نقره مبادله کرد.»

خوب است که درباره این فرایند روشن صحبت کنیم. چون بچه ها تنها کسانی نیستند که این فرایند به نظرشان نگران کننده است. به نظر من هم نگران کننده است، هر چند نمی دانم چرا. این ترس عجیب، که زائیده توانایی ما در خلق پول از هیچ است، تا اندازه زیادی توضیح می دهد که چرا دولت ها و سیاست گذاران این همه در جلوگیری از مصائب اقتصادی بی جهت که زائیده هراس مالی است اکراه داشته اند. چنان که خواهیم دید، این ترس کاملاً هم غیر عقلانی نیست. اما در کل این طور است. اگر منطقه یورو روزی از هم بپاشد، همین واکنش غیر عقلانی علت ریشه ای آن خواهد بود.



— اخلاق پول —

نخستین شرط تجارت این بود که بتوانی نیزه را کنار بگذاری.

(مارسل موس، پیشکش ۲۰۰۸ [۱۹۵۴])

کارل مارکس، پژوهشگر بزرگ مکتب سرمایه‌داری، با تأیید از تیمون آتی شکسپیر نقل می‌کند:

طلا؟ طلای زرد درخشان گران‌بها؟

...

... مقدار زیاد آن سیاه را سفید، زشت را زیبا، غلط را درست، وضع را شریف، پیر را جوان، و ترسو را دلیر می‌گرداند.

...

این برده زرد

ادیان را به هم می‌بافد و از هم می‌شکافت؛ لعن شدگان را رستگار می‌گرداند؛

جذامی سپیدموی را ستودنی می‌کند؛ دزدان را منزلت می‌دهد و به آنان لقب و توفیق خدمت و قبول طبع می‌بخشد، آن‌گاه که سناتورها بر مسند می‌نشینند.

(زندگی تیمون آتی، پرده ۴، صحنه ۳،

به نقل از مارکس ۱۹۸۶: ۱۸۱ [۱۹۵۶])

شکسپیر این نکته را شرح می‌دهد که ثروت و پول - «طلا» - چه‌گونه نگاه ما را به دیگران دگرگون می‌کند. او به نیروی غیرارادی پول ایمان دارد: مهار پول به‌دست ما نیست بلکه پول بر ما اثر می‌گذارد. اما شکسپیر، آن‌گونه که مارکس می‌خواهد به ما بفهماند، موعظه اخلاقی نمی‌کند. نگرش سنتی روزگار او به جذامیان و دزدان بلندنظرانه نیست. شکسپیر ریاکاری ما را نمایان می‌سازد و می‌گوید که پول نیز آن را آشکار می‌کند. مارکس خود نویسنده‌ای صاحب‌بصیرت و پرشور است، هرچند استدلال او معمولاً جای خود را به لفاظی می‌دهد. مانند هر اندیشمند بزرگی که با اندیشه‌های اصیل دست و پنجه نرم می‌کند نوشته‌هایش هنگام تناقض‌گویی بسیار گیراست. انتقادی و دوپهلوست. نظر او درباره این قطعه از اثر شکسپیر بسیار گویاست: «پول خدای پیداست، تبدیل همه خصال انسانی و طبیعی ست به ضد خود، به آشفتگی عمومی و وارونگی چیزها؛ پول مردم ناسازگار را به برادری فرا می‌خواند».^۱

حرف‌های مارکس معقول به‌نظر می‌رسد، اما وقتی که از «تبدیل همه چیز... به ضد خود» سخن می‌گوید حرفش معنا ندارد. چرا «به ضد خود»؟ این لفاظی محض است. اما وقتی که می‌گوید پول «مردم ناسازگار را به برادری فرامی‌خواند» سخنش به‌جاست. این یقیناً جامعه آزاد را به چالش می‌خواند: مردمی که چشم دیدن هم را ندارند - ناسازگارند - باید همکاری کنند. هیچ جامعه‌ای، یقیناً هیچ دنیایی، ممکن نیست همگن باشد. بیرون از ساختارهای تنگ خانواده، اکثر جوامع افراد و گروه‌هایی را در خود دارد با اهداف و خواسته‌ها و باورهای متضاد درباره چه‌گونه زیستن. نیاز به ایجاد

1. Marx, k. [1956], 1986: 181 (تأکید از نویسنده است).

«برابری» میان کسانی که با هم پیوندهای خانوادگی ندارند پیش شرط شکل‌های صلح‌آمیز و داوطلبانه سازمان اجتماعی است. با نگاه به شکل‌های سازمان اجتماعی و سیاسی پیش از اختراع پول این کارکرد پول نمایان‌تر می‌شود. پول و تجارت در کنار نهادهای حقوقی مستقل به صورت وسیله حل منازعات تحول یافت. جرد دایموند در اسلحه، میکروپ، و فولاد، الگوی تکامل سیاسی در گینه نو را از دسته‌های شکارچی-گردآورنده غذا به قبایل و سپس عشیره‌هایی با صدها نفر جمعیت توصیف می‌کند. دایموند فرایند تکامل شکل‌های حل منازعه را توصیف می‌کند، زیرا سازمان اجتماعی هرچه بیشتر از خانواده گسترده یا طایفه دور می‌شود:

یک علت این‌که سازمان حکومت انسان در جوامعی با جمعیت بیش از چندصد نفر از قبیله به عشیره تغییر می‌یابد این است که مسأله دشوار حل منازعه میان بیگانگان در گروه‌های بزرگ‌تر به نحو فزاینده‌ای حادث‌تر می‌شود.^۱

در تکامل اجتماعی، اخلاق در خانواده آغاز می‌شود. اما جالب این‌جاست که قبایلی با پیوندهای اخلاقی بسیار نیرومند در درون گروه تنگ‌بافت - که معمولاً منابع را براساس نیاز یا اصول برابری سراسر تقسیم می‌کنند - هنگام خطر یا تضاد منافع ممکن است درگیر ستیزه‌ای وحشیانه و خشن با دیگر گروه‌ها شوند. همین مردم بسیار اخلاقی از نظر رعایت دیگران به نحو نفرت‌انگیزی غیر اخلاقی هستند. در درون ساختارهای خانواده وظیفه (یا دین) نسبت به اعضای مسن‌تر خانواده غیررسمی و بدیهی شمرده

می‌شود، چنان‌که در تیمار بیچارگانی چون کودکان که والدین‌شان می‌میرند یا کشته می‌شوند این‌گونه است. همچنان که شمار اعضای طایفه افزایش می‌یابد، شیوه میانجی‌گری در نزاع‌ها و ایجاد پیوند خصلت خانوادگی کمتری پیدا می‌کند و حتی هنگامی که توزیع منابع بر پایه برابری باقی می‌ماند، تعهدات غیررسمی نقش فزاینده‌ای به خود می‌گیرد: «هیچ عضو قبیله سستی نمی‌تواند با کوشش خود بی‌اندازه ثروتمند شود، زیرا هر فرد دیون و تعهداتی به بسیاری از افراد دیگر دارد»^۱.

اختلافات درون طایفه از راه گفت‌وگو و توافق در درون ساختارهای خانواده بی‌خسونت حل می‌شود. مشکل بزرگی که پیش می‌آید این است که اگر ساختار خانواده یگانه وسیله سامان دادن به امور باشد، اختلاف میان قبایل بر سر منافع را چه‌گونه باید حل کرد. روش معمول آن راه‌حل‌های خشن است. حتی آن‌جا که آیین‌های پیچیده دادن پیشکش گسترش می‌یابد و مبادله کالا میان قبایلی با شکل‌های نظام‌مند معامله به مثل و حتی «علاقه» برقرار می‌شود، همبستگی بسیار شکننده است. مارسل موس مردم‌شناس در پژوهش کلاسیک خود درباره مبادله پیشکش‌ها میان قبایل شرح می‌دهد که قبایل از جشن‌هایی که در آن هر قبیله پیشکش‌های فراوان به قبیله دیگر می‌دهد ناگهان به جنگ رو می‌آورند و «جای همبستگی و پیشکش‌ها و تجارت را جنگ و انزوا و رکود می‌گیرد.» موس مؤکداً پیشرفت اخلاقی نهفته در مبادله و تجارت را القاء می‌کند:

دو گروه از انسان‌ها که به هم می‌رسند یا باید از هم کناره گیرند یا اگر به هم بی‌اعتماد باشند و نزاعی میانشان پیش آید